

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نشریه ویژه پیشرو به مناسبت درگذشت زنده یاد داد نورانی بنیانگذار پیشرو

۲۵ جولای ۲۰۱۱

خبر کوتاه ولی جانکاه بود

ن. امید

داد نورانی در آرامگاه ابدی اش در شهری خفت که سی و سه سال قبل آن را با وجدان بیدار و روح ناقرار ترک کرده بود. تحصیلات طب پوهنتون کابل را نیمه تمام رها کرد تا کمر بسته به جمع آنانی ببیوندد که تعهد سپرده بودند جراحات عمیق و درد گزنده وطن خویش را مداوا کنند. سالهایی که کابل در زیر چکمه های اشغالگران و رژیم قلاده بندش بود، هزاران روشنفکر آگاه به امر مبارزه مسلحانه به ضد اشغالگران متعهد شده بودند. نورانی تنها یکی از آنان بود اما کسی بود که با گذشت هر روز، در سنگر گرم آزادی آبدیده تر می شد. همه شاهد توانائی و درایت و عزم راسخ در جبهات شرق و غرب کشور بودند. او هشت سال قبل به کابلی باز گشت که هر کوی و برزنش در جنگهای تنظیمی حمام خون گشته بود.

داد نورانی شاعر، نویسنده و مؤرخ بود و آموزگار صدها تن همچو من. در هر جا که بود مصروف آموزش و انتقال آگاهی و تیوری رهائی خلقهای در بند به فرزندان محروم ترین اقشار جامعه بود. او که در دامن کوههای سر به فلک کشیده کمر و نورستان و دشتهای تفتیده نیمروز و فراه به مداوای مریضان می پرداخت، دهها نوجوان دهقان را با خواندن و نوشتن آشنا ساخت.

فروتن بود اما نه با آن برداشت سنتی و دهاتی آن. او فروتنی اش را با تشکل پذیری اش در جامعه ای به اثبات رسانده بود که تشکل گریزی خصلت بارز روشنفکرانش است. به نظر جمع احترام می گذاشت. در گرفتن وظیفه پیشقدم بود؛ دقت و پشتکارش در اجرای وظایف مثال زدنی.

وقتی دیگران مصروف حساب و کتاب شدند و دکه و دکان سیاسی باز کردند، نورانی به سان مبارز واقعی، با دشوارترین تصمیم زندگی اش رو برو شد اما بدون کوچکترین تردید راهش را جدا کرد. او این انفصال قاطعانه را به تخته چوبی بر جا مانده از کشتی طوفان زده تشبیه کرد و عهد بست که با همین یک تخته چوب دل به دریا بسپارد. در برابر صدهای شک و تردید نیک آگاه بود که اگر هم به ساحل نجات و رهائی هموطنان دربندش نرسد، و در جزر و مد دریا بشکند باز در برابر قضاوت تاریخ و ستمدیدگان سرافراز خواهد ایستاد. نورانی می دانست پیروزی و شکست بخشی از حرکت پر پیچ و خم تاریخ است و این تنها ورشکستگی ایمان است که سرافکنندگی به بار خواهد آورد.

او خرده بورژوازی رادیکال هم نبود که عمرش را صرف جنگ زرگری با شاعران خرده بورژوازی لیبرال کند و به اتهام بالا بردن این یا آن مفهوم و ترکیب از کتاب فلان شاعر یا نویسنده غربی شلاق کاری کند. اگر می خواست بهتر از هر کسی دیگر توانائی آن را داشت، اما عمر کوتاهش را صرف آگاهی دادن، امید بخشیدن و پروردن جوانان کرد. تا آخرین لحظه عمر تنها «نشانی از تفاوت آب و سراب» نداد بلکه دور و برش را با اندیشه های اصیل انسانی سیراب کرد.

خاطره رفتگان فرزانه این بوم و بر را که یا در پولیگون ها تیرباران شدند، یا در قتلگاه تاریک اندیش ترین عناصر سلاخی و سر به نیست شدند گرامی می داشت و ادامه راه آنان را دین خود می دانست. نورانی از وضعیت دشوار جهانی نمی نالید و از آن مستمسکی برای گریز از انجام رسالت خود نمی ساخت، هر چند از پرمشقت بودن راه و عواقب سینه سپر ساختن ها سخن ها می گفت. همیشه گوشزد می کرد که کار برای رهائی ستمدیدگان «دستی در آتش داشتن است نه دستی بر آتش داشتن».

نورانی لحظه لحظه زندگی اش را وقف تلاش در راه منافع ستمدیدگان و زحمتکشان این خاک در بدر کرد. موضعش همیشه محکوم کردن اشغال و لشکرکشی به افغانستان بود و در نوشته های متعددش در پیشرو با صراحت می گفت که استعمار بدتر از استبداد است. استبداد را میراث خوار استعمار قبلی و زمینه ساز استعمار بعدی می دانست. بسیار طبیعی است اگر در آخرین دقایق زندگی به پرسش «شیراز» اندیشیده باشد، اما مطمئناً نورانی به ملیونها شیرازی می اندیشید که در وطن ما و سراسر جهان تشنه لب در آرزوی برابری اند. و مطمئناً او به تمام کارهای ناتمام مانده و گامهای برداشته نشده تا آن رسیدن به سرچشمه ای می اندیشید که زندگی انسانی از آن فوران می کند: **جامعه ای رها از نابرابری، گرسنگی، تحقیر، بیماری و جهالت.**